

زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید

زیرا در مسیح عیسی، شما همه به واسطه ایمان پسران خداید ۲۷. چرا که همگی شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر کردید ۲۸. دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه غلام نه آزاد، نه مرد نه زن زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید ۲۹. و حالا اگر شما از آن مسیح هستید، پس نسل ابراهیم آید و بنا بر وعده، وارثان نیز هستید.

غلاطیان که پولس رسول یک نامه به آنها فرستاده بود، با شریعت خدا آشنا بودند. آنها با آن بزرگ شده بودند و شریعت خدا مثل طلوع و غروب خورشید، بخشی از زندگی آنها بود. اما عیسی مسیح، رستخیز شده، آنچه را که بخشی از زندگی روزمره بود تغییر داد و چیزی کاملاً جدید را آشکار کرد. او فرزند خدا بودن را معرفی کرد! مرگ و رستخیز او این کار را کرد. و با این حال تأثیر قانونی که غلاطیان در آموزش خود دریافت کرده بودند، باقی بود. چند سال پس از رستخیز مسیح، مردم می خواستند بدانند که این قانون باید چه جایگاهی در زندگی کلیسا داشته باشد. برخی حتی می خواستند قانون را به کلیسا بازگردانند. هدف از این قانون گسترش و بهبود همه چیزهایی بود که در رستخیز مسیح کم بود. پولس مجبور شد مخالفت کند زیرا هر که فرزند بود، چیزهای قدیمی را کنار گذاشته بود. و هر که وارث مسیح باشد در این خانواده جدید که خدا به او داده است زندگی می کند. در این مقام جایی برای قانون قدیمی وجود ندارد. آنچه در بالا توضیح دادم به خوبی با تجربه برادران و خواهران ما که از ایران آمده اند قابل مقایسه است. زیرا اسلام نیز شریعتی است که از مؤمنان انتظارهایی دارد و بخشی از زندگی هم است. برای اینکه این موضوع را بهتر درک کنیم، داستانی را تصور می کنم که از ایران آمد و مسیحی شد. علی در ایران بزرگ شده بود. به این ترتیب، به طور خودکار در شناسنامه او نوشته شده بود که او مسلمان است. علی هرگز این موضوع را زیر سوال نبرده بود. برای او و خانواده اش معلوم بود که مسلمان هستند. درست مثل نسل های قبل از آنها که مسلمان بودند. دلیلی برای زیر سوال بردن این واقعیت وجود نداشت، زیرا اسلام مانند هر چیز دیگری بخشی از زندگی روزمره مردم ایران است. با این حال زمانی که علی بزرگ شد شک داشت. در تظاهرات ضد حکومت، او چیزهای وحشتناکی را دید. تعدادی از دوستانش دستگیر و حتی کشته شدند. و همه اینها به نام خدا انجام شده بود. برای علی روشن بود که خداوند یک جنبه سخت و سازش ناپذیر دارد. پدر بزرگش همیشه می گفت مردم باید خود را با خدا وفق دهند نه خدا با مردم. اما به نظر نمی رسید که خشونت وحشتناک و مرگ های فراوانی که علی مشاهده کرد، با خواست خدا مطابقت داشته باشد، بلکه کار دولت فاسدی بود که برای دستکاری یا ظلم به مردم تلاش می کرد. در نهایت علی نیز مانند بسیاری دیگر به اروپا فرار کرد. در اروپا آزادی های فراوان داشت. و علی خود را با شرایط اروپا وفق داد. و برای اولین بار در زندگی او، هر چیزی که قبلاً غیرقابل تصور بود، ممکن به نظر می رسید. او تقریباً هر کاری را که در اروپا امکان پذیر است انجام داد. اما این او را به ورطه ی افسردگی فرو برد. به این دلیل شروع کرد به زیر سوال بردن هدف زندگی خود. و بنابراین او به کلاس تعمید پیوست و شروع به خواندن کتاب مقدس کرد. او کتاب مقدس را خواند که برای او کاملاً ناشناخته نبود. او آموخت که ۱۰ فرمان معیاری است که مردم نمی توانند آن را تغییر دهند. فرد نمی تواند موضوع را در ذهن خود دستکاری کند و بهانه بیاورد که: «همه این کار را انجام می دهند!» همچنین آموخت که نمی توان با خدا معامله کرد و گفت: «برای جبران کردن این گناه کار خوبی انجام می دهم تا خدا را دوباره خوشنود کنم!» او همچنین یاد گرفت که فرد مطلقاً هیچ کاری نمی تواند برای بهبود رابطه مردم با خدا انجام دهد. علی فکر می کرد که مردم یا به شدت خود را دست بالا می گیرند و یا از سوی دیگر، خدا و فرمان او را بسیار دست کم می گیرند. با وجود این که علی سوالات زیادی داشت به یک نقطه عطف بزرگ در زندگی خود رسید که زندگی اش را کاملاً تغییر داد. این زمانی بود که او مسیح را ملاقات کرد. هنگامی که او در مورد این مسیح در عهد جدید خواند، متوجه شد که عیسی شخصاً با او صحبت می کرد. مسیح به او گفت که تنها کاری که باید انجام دهد این است که بیاید. علی مجبور نبود فرهنگ و تربیت خود را رها کند، او فقط باید نزد مسیح می آمد. همان طور که بود. زیرا مسیح در کنار او می ایستد. مسیح به سادگی دستورات خدا را کنار نمی زند یا آن را باطل نمی کند، بلکه تمام قوت قانون سازش ناپذیر را بر دوش خود می گیرد. به این دلیل علی تصمیم گرفت مسیحی شود. و روزی رسید که علی با تپش قلب برای غسل تعمید به کلیسا آمد. تعمید به این مسیح که قلبش را لمس کرده بود. حالا او فقط علی از یک روستای کوچک در ایران نیست بلکه خود عیسی در زندگی او حضور دارد. مسیح اکنون بخشی از علی خواهد بود با کل شخصیتش و این عیسی اکنون معیار تمام زندگی اوست. به عنوان یک مسیحی تعمید یافته، علی اکنون مرتب به کلیسا می رفت. در آنجا او نه تنها زبان خود را می شنید، بلکه زبان آلمانی را نیز. بسیاری از خدمات برای او عجیب بود. او بسیاری از کارهایی را که مردم در مراسم کلیسا انجام می دادند کاملاً درک نمی کرد. با این حال او می دید که اعضای جامعه آلمانی نیز از این که مردمی از فرهنگ ها و زبان های مختلف در میان آنها وجود دارند خوشحال بودند. اما زندگی در جامعه با فرهنگ های مختلف مثل قصه های افسانه ای نبود. گاهی سوء تفاهم به وجود می

آمد. گاهی اوقات خشم نیز وجود داشت زیرا عادات آلمانی ها به سادگی با ایرانی ها شبیه نبود. هنگامی که کج فهمی واقعی وجود داشت، یکی از اعضای کلیسا جمله زیر را بیاز کرد: « این را که ما در مسیح یکی هستیم، قبول می کنم، اما هنوز به نظر می رسد فرهنگ صدای بسیار بلندتری از این مسیح دارد. بنابراین به نظر می رسد فرهنگ از این مسیح قوی تر است!» همه چیزهایی که علی تجربه می کرد و ما به عنوان یک جامعه با زبان های مختلف تجربه می کنیم، طبیعی است و حتی با تجربه همه کلیساهای اول مطابقت دارد. وقتی پولس نوشت: «دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه غلام نه آزاد، نه مرد نه زن زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید...» منظور او این نبود که همه ی این پس زمینه های اجتماعی که در آن قرار داریم به سادگی از بین رفته اند. پولس می دانست که اینها همان چیزهایی هستند که زندگی ما را در این جهان شکل می دهند. پولس نمی خواست که مردها ز بشوند و غلام ها آزاد شوند. ما نمی توانیم هویت زندگی را انکار کنیم: ما انسانها به طور متفاوتی در این دنیا زندگی می کنیم. و ما برای دیگران متفاوت و غریب هستیم. دوران کودکی ما، تربیت ما، زبان ما مثل یک شکاف قوی بین ما است. تجربیات و اخلاق و عادت ها به شدت با هم برخورد می کنند و این خطر وجود دارد که فراموش کنیم در واقع چه کسی هستیم. از داستانهایی که درباره علی گفتم، مشخص است که او نیز نمی توانست فرهنگ خود را به سادگی کنار بگذارد. اما آنچه او را تعیین می کند خود مسیح زنده است که در زندگی او به واقعیت تبدیل می شود. شاید بتوانید ما انسانها را مانند دو روی یک سکه تصور کنید. حقایق متفاوتی در دو طرف وجود دارد. اما ما هنوز در مورد مقداری پول صحبت می کنیم. و سکه با ارزش خاصی مطابقت دارد. حتی اگر تصاویر مختلفی روی آن باشد. همه کسانی که در مسیح تعمید یافته اند، نمی توانند لباس قدیمی، فرهنگ و زبان خود را به سادگی نادیده بگیرند. اما آنچه ما را تعیین می کند ارزش دارد. و این ارزش توسط خود مسیح ایجاد شده است. ما به واسطه مسیح با ارزشی ویژه خریداری شده ایم. و وقتی تعمید می گیریم، این مسیح را می پوشیم. از این به بعد مسیح ما را تعیین می کند و نه دیگری. به همین دلیل نمی توانیم بپذیریم که فرهنگ از مسیح قوی تر است! همه چیز از مسیح می آید و ما می خواهیم توسط او تعیین شویم و نه از طریق هیچ چیز دیگری! فرهنگ قوی تر نیست زیرا ما در نهایت آنرا پشت سر خواهیم گذاشت و همراه با بسیاری از ملل وارد خانه ابدی در مسیح خواهیم شد. اما حتی اکنون نیز چشمان خود را بر وحدتی متمرکز می کنیم که پس از این زندگی به ما خواهد رسید. و به همین دلیل است که کتاب مقدس در اینجا بسیار واضح صحبت می کند: در مسیح هیچ تفاوتی وجود ندارد. در مسیح ما یکی هستیم. بنابراین ما از یک جام می نوشیم و از یک بدن مسیح می خوریم. حتی اگر همه تفاوت ها دوباره بعد از مراسم مشخص شوند. نمی توان انکار کرد که زندگی مشترک برای مسیحیان گاهی دشوار است. این مشکلات دقیق بارها و بارها در عهد جدید نشان داده شده بود. به همین دلیل است که ما نباید این موارد را بی اهمیت جلوه دهیم یا نادیده بگیریم. و با این حال وحدت در مسیح ما را ترغیب می کند که عشق مسیح را در بین خود نیز واضح تر نماییم. ما باید شجاعانه با چالش ها مقابله کنیم و با خلاقیت و عشق، تمام تلاش خود را برای درک دیگران انجام دهیم. در جامعه ما همیشه سعی می کنیم این کار را از طریق گفتگوهای شخصی و همچنین از طریق بازدید و برخورد انجام دهیم. فقط از طریق برخوردهای شخصی می توانیم یک فرد را درک کنیم و به او احترام بگذاریم. بدون برخورد ما به تعصبات قدیمی خود باز می گردیم که ساده اما اساساً اشتباه هستند. استفاده از جمله ی زیر آسان اما اشتباه است «ایرانی ها اینطور یا آنطور هستند... یا در مقابل: آلمانی ها اینگونه یا آنگونه هستند.....» زیرا از یک طرف درست نیست و از طرف دیگر بی معنی است. چرا که دقیقاً چنین تعصبی، طرف مقابل را در شرایط خود محدود می کند و جایی برای فردیت خود او باقی نمی گذارد. اما وقتی با یک نفر ملاقات می کنیم، ابراز می کنیم که با هم در یک کشتی هستیم. این شخص دیگر نیست که باید تغییر کند، ادغام یا سازگار شود، بلکه ما مسئولیت تفاوت خود را می پذیریم و آنرا با هم بر روی چند شانه حمل می کنیم. مهم این است که هر دوی ما یکدیگر را در وسط ملاقات کنیم. در این مسیر همچنین متوجه می شویم که طرف مقابل نه تنها پذیرفته می شود، به ویژه وقتی متفاوت است، بلکه غنی کننده ای برای جامعه ما است. اعضای جدید کلیسا، خدا را شکر، هرگز شبیه اعضای قدیمی کلیسا نخواهند شد. این اتفاق نمی افتد زیرا ما انسانها فردیت داریم. مردمی از ایران فولکماریس دورف، آفریقای جنوبی، آمریکا یا هر جای دیگر نمی توانند به سادگی از پوست خود خارج شوند و از هر نظر شبیه دیگران باشند. شاید زیبایی دقیقاً این جاست که یک راه سوم ممکن است. یعنی اینکه ما هم در اختلافاتمان مورد قبول و محبت مسیح هستیم و هم می توانیم به واسطه مسیح دیگران را دوست بداریم. مخصوصاً در تفاوت هایشان! فقط روح القدس می تواند چنین چیزی را به ما بدهد! خدایا این لطف را به ما بده. آمین.